

اشاره

انگیزه‌ای که باعث شد خاطراتم را برپروزی کاغذ بیایرم، اول اینکه نمی‌خواستم این دوران را فراموش کنم. می‌خواستم هر از چند گاهی این مطالب را بخوانم و به یاد بیآورم که چه روزهایی برمن گذشته است. دوم این که می‌خواستم بنویسم تا برای تاریخ ایران و نسل‌های آینده بماند و بدانند امنیت، آزادی و استقلالی را که دارند به بهای خون پاک شهیدان و جانبازان عزیز و گرامی و همچنین تحمل سختی‌ها، اهان‌ها، تنک خوردن‌ها و هتک حرمت آزادگان عزیز و صبور به دست آمده است. از همه اینها بالاتر، صبر و بزرگواری خانواده معظم شهیدان، جانبازان، آزادگان و مفقودان است که با روحیه‌ای درخور تحسین، این آزمایش الهی را پشت سر گذاشته، پیروز و سرافراز، جاودان تاریخ شدند.

***پس از گذشت ۲۱ الی ۳ ثانیه خون به مغز بازگشت و توانستم بهتر ببینم. مقابل خودم در فاصله ۱۰ متری سربازان مسلح عراقی را دیدم که به صورت نیم دایره مرا محاصره کرده بودند. به خودم نگاهي انداختم؛ روی زمین نشسته و پاهایم دراز شده بود. تقریبا موقعیت خودم را شناسایی کردم، متوجه شدم در خاک دشمنم و اسیر شده‌ام**

شهید سرلشکر خلیان حسین لشگری در فراز فوق که در آخر کتاب ۶۴۱۰ به بیان آن پرداخته، به خوبی انگیزه‌اش را از نوشتن خاطراتش مطرح نموده است. کتابی که به نوشته «علی اکبر» بازنویسی کننده‌ی مجموعه دست‌نوشته‌های دو هزار و پانصد صفحه‌ای آزاده‌ی شهید سرلشکر حسین لشگری، خلاصه‌ای از آن در ۲۱۲ صفحه و در قطع وزیری و با شمارگان ۳۰۰۰ نسخه، نخستین بار در سال ۱۳۸۸ توسط مدیریت انتشارات معاونت فرهنگی سازمان عقیدتی سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران، منتشر شده است.

اگرچه آنچه در کتاب ۶۴۱۰ آمده است گویای دوران رنج و ناهمواری‌های زندگی دوران اسارت آزاده شهید لشگری است اما از آنجایی که این آزاده سرافراز سمبل مقاومت و ایستادگی آزادگان در طول دوران دفاع مقدس و سالها پس از آن می‌باشد، شایسته است که با بازبینی مجموعه‌ی اصلی دست‌نوشته‌های این سرباز واقعی جنگ ایران و عراق، تمامی خاطرات ماندگارش برای ثبت در حافظه‌ی تاریخ، در دسترس عموم قرار گیرد.

امیر آزاده سرلشکر حسین لشگری به عنوان الگویی مقاومت و صبوری در مقابله با دشواری‌های اسارت، همتاگونه که اولین اسیر و آخرین آزاده‌ی اسرای دفاع مقدس می‌باشد، بایستی سرگذشت درس‌آموزش هم در قالب تویلات فرهنگی و هنری شایسته در معرض نگاه نسل‌های گذشته و آینده قرار گیرد.

در پی می‌خوانید قطره‌ای از دریای بیکران خاطرات باب و فقط بخش کوتاهی از نحوه‌ی اسارت و ایام کوتاه آزادی و حیات جاودانه‌ی اوست:

***امادگی برای عملیات هوایی**
"صبح روز بیست و هفتم شهریورماه سال ۱۳۵۸، با صدای زنگ ساعت از خواب بیدار شدم و پس از ادای فریضه نماز، لباس پوشیدم، به گردان پرواز رفتم. جناب سرگرد ورتوان قبل از من در گردان آماده بود. پس از احترام نظامی و احوالپرسی به اتفاق، برکه ماموریت را باز کردم و برای هماهنگی عملیاتی به اتاق مخصوص توجیه رفتم. من پیشنهاد کردم هنگام ورود به خاک عراق در ارتفاع پایین پرواز کنیم و با فاصله هدف را رد کرده، دور بزیم و هنگام بازگشت به خاک خودمان هدف را بزیم.

با توجه به این که سرگرد ورتوان، فرمانده عملیات بود، پیشنهاد مرا نپذیرفت و قرار شد در ارتفاع هشت هزارپایی با سرعتی حدود ۹۰۰ کیلومتر در ساعت عملیات را آغاز کنیم. پس از توجیه به اتاق چتر و کلاه رفتیم. هنگامی که لباس "جی‌سوت" را می‌پوشیدم سروان احمد کتاب گفت: حسین کی برمی‌گردد؟ نمی‌دانم چرا بی‌اختیار گفتم؛ هیچ وقت!

- مطمئنی؟

- نمی‌دونم.

***مباران هدف و آغاز اسارت**

هوایمایی من مسلح به راکت بود و لیدر من جناب

اشاره

ورتوان بمب می‌زد. پس از این که کاملا هوایما را از نظر فنی بازدید کردیم، فرم صحت هوایما را امضا کرده به مکانیسین پرواز دادیم و او برایمان آرزوی موفقیت کرد. اسارت زدیم و لحظه‌ای بعد هر دو با هوایما سینه آسمان را می‌شکافتیم.

آن روز، ما دومین دسته پروازی بودیم که در خاک عراق عملیات می‌کردیم. دسته اول با حمله خود، پدافند عراق را هوشیار و حساس کرده بود لذا به محض این که مرز را رد کردیم، پس از چند ثانیه متوجه شدم از سمت چپ لیدرم، گلوله‌ها بالا می‌آیند. قبل از پرواز مشخصات هدف را به دستگاه ناوبری داده بودم. در یک لحظه متوجه شدم نشان دهنده، مختصات محل هدف را مشخص کرده است.

به لیدر گفتم؛ روی هدف رسیدیم؛ آماده می‌شوم برای شلیجه. گرد و خاک ناشی از شلیک توپخانه عراق وجود هدف را برای ما مسجل کرده بود. کمی جلوتر در پناه

اشاره

کردم ولی همه‌چیز از نظر پروازی برایم تمام شده بود. با وضعیتی که هوایما داشت مطمئن بودم قادر به بازگشت به خاک خودمان نیستم.

درحالی که دست چپم برروی دسته گاز موتور هوایما بود دست راستم را بردم برای دسته (ایجتک)، دماغ هوایما درحالت شیرجه بود و هر لحظه زمین جلو چشمانم بزرگ و بزرگ‌تر می‌شد. تصمیم نهایی را گرفته و با گفتن شهادتین دسته ایجتک را کشیدم. از این لحظه به بعد دیگر هیچ چیز یادم نیست. با ضربه‌ای که به من وارد شد به خود امدم و احساس کردم هنوز زنده ام. وقتی چشمم را باز کردم همه چیز در نظرم تیره و تار می‌نمود و قابل رؤیت نبود.

پس از گذشت ۲ الی ۳ ثانیه خون به مغز بازگشت تمام مدتی که این ۲۰ متر راه را طی می‌کنیم آن ابهت و شجاعت یک افسر ایرانی را حفظ کنیم. در ۱۰ متری مرز دو نفر از صلیب سرخ هم به ما اضافه شدند، هر کدام در یک



زمین نشسته و پاهایم دراز شده بود. تقریبا موقعیت خودم را شناسایی کردم، متوجه شدم در خاک دشمنم و اسیر شده ام."

تهای چندین دستگاه تانک و نفربر اسhtar شده، به چشم می‌خورد. روز قبل همین تانک‌ها و توپخانه پاسگاه مرزی ما را گلوله باران می‌کردند. از لیدر اجازه زدن هدف را گرفتم. قرار بود هر دو به صورت ضربدری از چپ و راست یکدیگر را رد کرده، هدف‌ها را منهدم کنیم. بلافاصله زاویه مخصوص پرتاب راکت را به هوایما دادم و نشان دهنده مخصوص را بر سر روی هدف میزان کردم. در یک لحظه ناگهان هوایما تکان شدیدی خورد و فرمان، کنترل خودش را از دست داد.

نمی‌دانستم چه بر سر هوایما آمده، سعی کردم بر خودم مسلط شوم و هوایما را که درحال پایین رفتن بود فرار بزم عراق. به زمان آزادی‌اش اشاره دارد: "ساعت ۸ و سسی دقیقه‌ی صبح ۱۷ فروردین سال ۱۳۷۷ بود که به سمت مرز ایران حرکت کردیم. ۹ صبح به مرز رسیدیم و مرا در فاصله یکصد متری مرز به داخل یک دفتر راهنمایی کردند. در آنجا خبرنگاران صلیب سرخ سوالاتی کردند که پاسخ مناسب داده شد. اکثر سؤوال‌های آنها در رابطه با جنگ و نحوه اسارت و شکنجه کردن بود.

یکی از کارشناسان صلیب سرخ جلو آمد و گفت:

می‌خواهم یک گفت‌وگوی خصوصی داشته باشم. گفتم: سؤال کن! او گفت: می‌خواهی به هر کشوری که مایل هستی پناهنده بشوی؟ ما از نظر سیاسی و مالی به تو کمک خواهیم کرد؛ حتی اگر بخوای ما اسمم تو را به ایران و یا

جهربو جنگ

آزاده‌ی شهید، سرلشگر خلیان، حسین لشگری

اولین اسیر و آخرین آزاده پس از ۶۴۱۰ روز اسارت

***حسن شکیب‌زاده**

مادر. خواهر وبرادرانم و همچنین خانواده همسرم را بینم و احوالپرسی کنیم. تعدادی ازدوستان قدیمی هم درآنجا حضور داشتند.

درحالی که دست پسرم را در دست داشتم در کنار هم روی صندلی نشستیم پس از اینکه یکی از روحانیان ورود آزاده‌ها را تبریک گفت من پشت تریبون رفتم و به نمایندگی از طرف همه آزادگان حاضر در سالن متنی را که در داخل ماشین تهیه کرده بودم خواندم. خبرنگاران داخلی و خارجی درآنجا حضور داشتند. وقتی به سراجم برگشتم متوجه شدم پسرم عینک به چشم دارد. عکسی که از او داشتم بدون عینک بود؛ لذا در مورد آن سؤال کردم. توضیح داد که بر اثر مطالعه زیاد دور را خوب نمی‌تواند ببیند. در آنجا تعداد زیادی از دوستانم تجمع کرده بودند که بر اثر ازدحام داخل داخل سالن اجازه نداده بودند وارد شوند. با همه آنها روبروسی کردم و داخل سالن شدم.



مرف ما راه می‌رفتند.

***ورود به فرودگاه تهران**

...اولین قدم را که بر روی زمین فرودگاه تهران گذاشتم یکی از روحانیان دسته‌گلی به گردنم اوچخت و مرا بوسید.

***یکی از کارشناسان صلیب سرخ جلو آمد و گفت: می‌خواهم یک گفت‌وگوی خصوصی داشته باشم. گفتم: سؤال کن! او گفت: می‌خواهی به هر کشوری که مایل هستی پناهنده بشوی؟ ما از نظر سیاسی و مالی به تو کمک خواهیم کرد؛ حتی اگر بخوای ما اسم تو را به ایران و یا خانواده‌ات ندھیم هم این کار را می‌کنیم. در جواب گفتم: من ۱۸ سال شرایط بد اسارت را تحمل کردم که به کشور برگردم**

***می‌خواهم به کشورم برگردم**
امیر آزاده حسین لشگری پس از بیان خاطرات ماندگارش از دقایق آغازین اسارت و طی ۴۱۰روز تنهایی در بند رژیم عراق، به زمان آزادی‌اش اشاره دارد: "ساعت ۸ و سسی دقیقه‌ی صبح ۱۷ فروردین سال ۱۳۷۷ بود که به سمت مرز ایران حرکت کردیم. ۹ صبح به مرز رسیدیم و مرا در فاصله یکصد متری مرز به داخل یک دفتر راهنمایی کردند. در آنجا خبرنگاران صلیب سوالاتی کردند که پاسخ مناسب داده شد. اکثر سؤوال‌های آنها در رابطه با جنگ و نحوه اسارت و شکنجه کردن بود.

یکی از کارشناسان صلیب سرخ جلو آمد و گفت: می‌خواهم یک گفت‌وگوی خصوصی داشته باشم. گفتم: سؤال کن! او گفت: می‌خواهی به هر کشوری که مایل هستی پناهنده بشوی؟ ما از نظر سیاسی و مالی به تو کمک خواهیم کرد؛ حتی اگر بخوای ما اسمم تو را به ایران و یا

مادر. خواهر وبرادرانم و همچنین خانواده همسرم را بینم و احوالپرسی کنیم. تعدادی ازدوستان قدیمی هم درآنجا حضور داشتند. وقتی به سراجم برگشتم متوجه شدم پسرم عینک به چشم دارد. عکسی که از او داشتم بدون عینک بود؛ لذا در مورد آن سؤال کردم. توضیح داد که بر اثر مطالعه زیاد دور را خوب نمی‌تواند ببیند. در آنجا تعداد زیادی از دوستانم تجمع کرده بودند که بر اثر ازدحام داخل داخل سالن اجازه نداده بودند وارد شوند. با همه آنها روبروسی کردم و داخل سالن شدم.

***آخرین نفر همسرم بود**
حالا فرصت خوبی بود که دیداری کوتاه با همسرم داشته باشم. او آخرین نفری بود که دیدمش! در گوشه‌ای از سالن ایستاده بود و اشک می‌ریخت. تنها چند کلمه "سلام... حالت چطور است..." "ببین ما رد و بدل شد. احساسات اجازه نداد بیش از این با هم صحبت کنیم. او درحالی که اشک می‌ریخت نگاهی به چهارم انداخت و گفت: به ایران و خانم‌ات خوش آمدی. نمی‌دانستم چه بگویم. فقط او را نگاه می‌کردم.

پس از دقایقی اعلان کردند اتوبوس‌ها برای رفتن به مرقد امام (ره) آماده‌اند. آزادگانی که خانواده آنها در تهران بودند بجهای خودشان را دراین سفر کوتاه همراه داشتند من هم علی اکبر را با خود داشتم. پس از زیارت و خواندن نماز مغرب و عشا به جماعت، ما را به همراه خانواده به ناهار خوری مرقد امام (ره) بردند.

در اینجا از ما خواستند با خانواده‌ها خداحافظی کنیم، امید اینکه با نگاه درست و منطقی به سرگذشت سربازان گمنام و بزرگ دوران جنگ ایران و عراق، نخواهیم این دوران به فراموشی سپرده شود. بلکه هرازگاهی این سرگذشت‌ها را مرور کرده و به یاد بآوریم که چه روزهایی بر عزیزانمان در دوران اسارت در سال‌های جنگ تحمیلی، به خیل یاران شهیدش پیوست.

امید اینکه با نگاه درست و منطقی به سرگذشت سربازان گمنام و بزرگ دوران جنگ ایران و عراق، نخواهیم این دوران به فراموشی سپرده شود. بلکه هرازگاهی این سرگذشت‌ها را مرور کرده و به یاد بآوریم که چه روزهایی بر عزیزانمان در دوران اسارت در سال‌های جنگ بزرگ، گذشته است.

زیرا تا فردا صبح در اختیار مسئولان بودیم. من علی را همراه خود داشتم. او مرا به اسم خودم صدا می‌زد و گویی با دوست خودش صحبت می‌کند. سعی کردم با گفتن بزرگ، گذشته است.

جمهوری اسلامی



باباجان و پدرجان به او گوش‌زدکنم که من پدر تو هستم و دوست دارم من پدر صدا کنی. الحمدلله او هم زود متوجه شد و از آن به بعد، مرا بابا صدا میدزد.

***آزادی ۱۸ کیوتر در آسمان**
...خانواده‌ام را دریکی از منازل سازمانی پایگاه مهرآباد اسکان داده بودند؛ لذا ما را تا جلوی در منزل استقبال کردند. همسرم ۱۸ کیوتر به یادبود سالهای اسارتیم تهیه کرده بود که توسط دوستان و همراهان من آزاد شدند. آخرین کیوتر را به دست خودم دادند تا آن را آزاد کنم. من سر آن پرنده سفید را بوسیدم و درآسمان ایران اسلامی به یاد رهایی خودم آزاد کردم. مردم تا جلو پله‌های منزل، مرا روی دوش داشتند. مادرم جلو پله ایستاده بود. دست و صورت او را بوسیدم و لحظاتی تن ضعیف او را در آغوش گرفتم. خستگی سالهای اسارت از تنم به در آمد و به همراه او به طبقه پنجم رفتم.

همسرم خانه را قبلا برای پذیرایی میهمانان آماده کرده بود. رفتم گوشه‌ای نشستم و خدا را شکر کردم که حالا در منزل خود و در کنار خانواده‌ام هستم. تعدادی از همشهریان و دوستانی که در عراق با هم در یک سلول بودیم برای دیدنم آمده بودند. تعدادی از خانمها می‌آمدند و مرا می‌بوسیدند ولی آنها را نمی‌شناختم. به یکی از نزدیکان گفتم: نامحرم نباشند؟ او گفت: اینها خواهرزاده‌ها و برادرزاده‌های تو هستندکه در نبود تو به دنیا آمده‌اند.

***هر چه بیشتر می‌گذرد عشقم به ایران و مردم بیشتر می‌شود**

روز دوم ورودم بعد از ظهر، تیمسار شهسپازی ریاست وقت ستاد مشترک به همراه فرماندهان سه تیرو برای دیدن من به منزل آمدند. از فردای آن روز دعوت‌ها و مصاحبه‌ها و گفتن خاطرات در محافل و مجالس شروع شد و هنوز هم ادامه داد..."

شهید لشگری اگر چه در فراز پایانی کتاب می‌نویسد: "من روزی هزاران بار خدا را شکر می‌گویم که این توفیق را به من عنایت فرمود تا در کنار خانواده‌ام باشم. همسری که در اثر صبر و خون‌دل خوردن درمدت ۱۸ سال آن‌قدر اعصابش ضعیف شده که کوچکترین ناملایمت او را از مدار عادی خارج می‌کند، بدون این که خودش متوجه باشد. پسری که روزهای اول مرا به اسم حسین صدا می‌کرد، هم اکنون روز به روز بهتر یکدیگر را درک می‌کنیم. مردمی مهربان و قدرشناس که هرچا مرا می‌بینند احترام می‌گذارند و سپس می‌گویند و با صحبت‌های پرمهر و محبت خود، روحی تازه و انگیزه‌های جدید برای خدمت به جامعه در من ایجاد می‌کنند. دوستان و همکارانی با وفا و صمیمی که حتی اجازه آوردن یک فنجان چای را به من نمی‌دهند. روزها را در کنار این عزیزان سپری می‌کنم و هر روز که می‌گذرد بیشتر به ایران، مردم و این فرهنگ علاقه پیدا می‌کنم و به یاد فرمایش حضرت امام (ره) می‌افتم که فرمودند "این جنگ نعمت است". برای من نعمت این جنگ، آموختن زندگی کردن و قدر دوستان، آشنایان، خانواده و نعمت‌های الهی را دانستن بود". اما سرانجام در عمر کوتاه پس از آزادی، هجدهم مرداد ماه سال ۱۳۸۸ بر اثر صدمات ناشی از دوران اسارت در سال‌های جنگ تحمیلی، به خیل یاران شهیدش پیوست.

امید اینکه با نگاه درست و منطقی به سرگذشت سربازان گمنام و بزرگ دوران جنگ ایران و عراق، نخواهیم این دوران به فراموشی سپرده شود. بلکه هرازگاهی این سرگذشت‌ها را مرور کرده و به یاد بآوریم که چه روزهایی بر عزیزانمان در دوران اسارت در سال‌های جنگ بزرگ، گذشته است.

«آگهی مزایده عمومی (نوبت اول)»

شرکت تعاونی مسکن کارکنان شهرداری پردیس در نظر دارد نسبت به فروش یک قطعه زمین متعلق به خود از طریق مزایده عمومی که مستندات آن به هنگام دریافت اوراق مزایده به رویت شرکت کنندگان خواهد رسید با مشخصات ذیل اقدام نماید:

مشخصات قطعه			
شماره قطعه	۳-۳-۱۵۳-۲۲	سطح اشغال	۴۰ درصد
پلاک ثبتی	۲۲/۹۹۲	حداکثر تراکم	۱۳۰ درصد
کاربری	مسکونی	قیمت کارشناسی (هر متر مربع)	۲۸۰/۰۰۰/۰۰۰ریال
مساحت (متر مربع)	۱۰۳۲۶.۶	شرایط پرداخت	۱۰۰% نقد
	حدود اریعه		
	شرایط شرکت در مزایده :		
	مهلت ارائه اسناد و اوراق مزایده از تاریخ ۱۴۰۲/۰۲/۰۷ لغایت ۱۴۰۲/۰۲/۱۶ می باشد.		
	جهت دریافت اوراق مذکور از ساعت ۱۲ الی ۱۶ به آدرس : پردیس فاز یک ، خیابان رز، مجتمع تجاری کوثر، طبقه دوم ، واحد ۶۴ مراجعه نمایند.		
	آخرین مهلت تحویل مدارک جهت شرکت در مزایده رأس ساعت ۱۶ روز چهارشنبه ۱۴۰۲/۲/۲۷ می باشد.		
	- به پیشنهادهای فاقد امضاء، مشروط، مخدوش و پیشنهادهایی که بعد از انقضای مدت مقرر واصل شود مطلقاً ترتیب اثر داده نخواهد شد.		
	- مبلغ تضمین شرکتی در مزایده معادل ۵ درصد قیمت کل پایه معادل ۱۴/۴۵۷/۲۴۰/۰۰۰ ریال و نوع مبلغ تضمین واریز نقدی و یا ضمانت نامه بانکی (با اعتبار ۴ ماهه از تاریخ درج آگهی) در وجه شرکت تعاونی مسکن کارکنان شهرداری پردیس به شماره حساب ۰۲۲۶۸۳۳۰۴۰۰۴ می باشد.		
	- هزینه دریافت اوراق مزایده می بایستی طی فیش نقدی به مبلغ ۵/۰۰۰/۰۰۰ ریال به شماره حساب ۰۲۲۶۸۳۳۰۴۰۰۴ واریز گردد.		
	- چنانچه اشخاص اعم از (حقیقی و حقوقی) چک برگشتی داشته باشند حق شرکت در مزایده را ندارند.		
	- زمان بازگشایی پاکات مزایده ساعت ۱۳ روز پنجشنبه مورخ ۱۴۰۲/۲/۲۸ در محل دفتر تعاونی به آدرس فوق خواهد بود.		
	- شرکت تعاونی در قبول یا رد کلیه پیشنهادات مختار است.		
	- جهت کسب هرگونه اطلاعات تکمیلی به شماره ۰۲۱-۷۶۲۹۰۳۲۰ تماس حاصل فرماید.		

هیأت مدیره شرکت تعاونی مسکن کارکنان شهرداری پردیس

آگهی مناقصه شش ماهه اول سال ۱۴۰۲ (نوبت اول)

سازمان خدمات موتوری شهرداری اهواز به استناد مجوز هیئت مدیره سازمان در نظر دارد جهت تامین ماشین آلات عمرانی مورد نیاز منطقه شش شهرداری اهواز طبق شرایط ذیل به شرکتهای دارای ظرفیت کاری مجاز واگذار نماید.

ردیف	شرح پروژه	مدت اجرا	مبلغ اولیه (ریال)	مبلغ ضمانتنامه (ریال)	حداقل رتبه مورد نیاز
۱	تامین ماشین آلات عمرانی منطقه شش شهرداری	شش ماه اول	۲۶/۳۷۹/۰۰۰/۰۰۰	۱/۳۱۸/۹۵۰/۰۰۰	گواهی صلاحیت و ایمنی از وزارت کار

از متقاضیان دعوت بعمل می آید جهت خرید اسناد مناقصه از تاریخ ۱۴۰۲/۰۲/۰۶ لغایت ۱۴۰۲/۰۲/۱۷ ساعت ۱۹ به سامانه تدارکات الکترونیکی دولت (ستاد) به نشانی www.setadiran.ir مراجعه نمایند.

• هزینه انتشارآگهی روزنامه و وجوه قانونی سامانه ستاد به عهده برنده مناقصه می باشد.

• متقاضیان می توانند در قبال پرداخت مبلغ ۱/۰۰۰/۰۰۰ ریال به حساب شماره ۱۰۰۸۲۴۹۲۱۰۹۱ بانک شهر بنام شهرداری اهواز از طریق درگاه سامانه الکترونیکی دولت (ستاد) نسبت به دریافت اسناد اقدام نمایند .

• پیشنهاد قیمت ها در صورتی قابل بررسی می باشند که اسناد فیزیکی قبلا در سامانه ستاد بارگذاری و مورد تأیید باشند.

• مهلت قبول پیشنهاد ها از آخرین روز در یافت اسناد به مدت ده روز کاری در سامانه ستاد است و حداکثر مهلت بار گذاری اسناد به همراه پیشنهاد قیمت در سامانه ستاد مورخ ۱۴۰۲/۰۲/۳۰ ساعت ۱۲ می باشد، ضمنا آخرین مهلت تحویل پاکات فیزیکی تا پایان وقت اداری مورخ ۱۴۰۲/۰۲/۳۱ به دبیرخانه محرمانه حراست سازمان خدمات موتوری شهرداری اهواز مستقر در اهواز –بلوار گلستان خیابان ۲۲ بهمن جنب منطقه ۵ شهرداری اهواز می باشد.

• لازم بذکر است کلیه مراحل برگزاری مناقصه از دریافت اسناد تا ارائه پیشنهاد قیمت می بایست از درگاه سامانه تدارکات الکترونیکی دولت (ستاد) به آدرس www.setadiran.ir صورت پذیرد و شرکت کنندگان در صورت عدم عضویت قبلی مراحل ثبت نام را در سایت مذکور و دریافت گواهی امضاء الکترونیکی(توکن) جهت شرکت در مناقصه را محقق سازند.

۱- تاریخ و محل تشکیل کمیسیون مناقصه در ساعت ۱۰ صبح روز دوشنبه مورخ ۱۴۰۲/۰۳/۰۱ در محل دفتر مدیریت سازمان واقع در سازمان خدمات موتوری به آدرس فوق الذکر می باشد .حضور پیشنهاد دهندگان در جلسه مجاز می باشد.

۲- مبلغ سپرده های شرکت در مناقصه ۵ درصد مبلغ پایه می باشد که به یکی از طریق ذیل می بایست ارائه شود.

الف – فیش واریز مبلغ فوق به حساب ۱۰۰۳۸۴۹۸۱ نزد بانک شهر شعبه کلبائیراس اهواز به نام سازمان خدمات موتوری ب – به صورت ضمانتنامه بانکی به نام سازمان خدمات موتوری شهرداری اهواز و به مدت ۳ماه از تاریخ افتتاح پیشنهاد (با قابلیت تمدید یک دوره سه ماهه)

ج – چک تضمین شده در وجه سازمان خدمات موتوری شهرداری اهواز

۳ – سازمان در رد یک یا تمام پیشنهادات مختار می باشد .

۴ – برندگان اول و دوم مناقصه هرگاه حاضر به انعقاد قرارداد نشوند سپرده آنان به ترتیب ضبط خواهد شد.

۵ – براساس ماده ۱۰ آیین نامه معاملات کلانشهرها ، شرکت در مناقصه و ارائه پیشنهاد به منزله قبول شروط و تکالیف سازمان خدمات موتوری می باشد.

۶ – نتیجه کمیسیون برابر مواد ۱۵ و ۱۸ آئین نامه معاملات شهرداری تهران (کلانشهرها) به برنده مناقصه اعلام خواهد شد.

۷ – سایر اطلاعات و جزئیات در اسناد مناقصه مندرج شده است

۸ –در صورت وجود هرگونه مغایرت بین آگهی و اسناد و مدارک موضوع مناقصه اولویت با اسناد و مدارک مناقصه میباشد.

شناسه آگهی ۱۴۸۵۲۸۳

اداره کل ارتباطات و امور بین الملل شهرداری اهواز